

## قصه ای که از روستای امان آباد آغاز و تا گستره ی ایران زمین و فرا تر از مرزها ادامه خواهد داشت زندگی من روایتی از سالها حضور و تلاش در سرزمینی است که مردمانی از جنس تلاش و صداقت دارد، قصه ای که از روستای امان آباد و روزهای سخت کار و محرومیت و کار در بستر گندمزارهایش آغاز و با احداث کارخانه و تولد برندی ایرانی با نگاهی جهانی به نام شاه چراغ در نزدیکی امان آباد و با ایجاد بسترهای اشتغال برای تمام فرزندان این روستا و روستاهای همجوار شکوفا شد. و این راه همچنان ادامه دارد.

آشنایی بیشتر با مدیر طلایی کشور  
**مهندس شهباز خنجرسیم**  
بنیان گذار و مدیر عامل نیک اندیش  
شرکت صنایع روشنایی شاه چراغ  
و مروری بر کارنامه و دستاوردهای  
بیست سال حضور و تلاش صادقانه



● من متولد ۱۳۵۵ روستای امان آباد از توابع شهر مشهد، واقع در کیلومتر ۲۷ جاده مشهد نیشابور هستم. تحصیلات ابتدایی را در همین روستا و دوره راهنمایی را به صورت شبانه روزی در مدرسه ای در روستای سنگ بست گذرانده ام، بخاطر دارم که از صبح شبانه می رفتیم سنگ بست مدرسه و بعد از ظهر پنجشنبه ها برمی گشتیم امان آباد، ما از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۳ به جز تابستان شش روز هفته را سنگ بست بودیم. بعد از آن ۴ سال دوره هنرستان را در واحد مرکز آموزش کشاورزی مشهد که در خروجی مشهد به سمت تهران واقع شده است و زیر نظر وزارت کشاورزی اداره می شد، گذراندم. بعد از این دوره ما مجاز بودیم در هر رشته ای که تمایل داریم در کنکور سراسری شرکت کنیم و من رشته ریاضی را انتخاب کردم. کتاب های دوره متوسطه ای ما با کتاب های سایر دبیرستان ها فرق می کرد. کنکور در آن سالها دو مرحله ای بود.

● در مرحله اول چون مبنای دروس عمومی بود، رتبه من ۳۰۰۰ منطقه یک شد که رتبه خوبی محسوب می شد و قابلیت قبولی در دانشگاه های تراز اول کشور را داشت، مرحله دوم دروس تخصصی بود و با توجه به اینکه من هیچکدام از دروس تخصصی را نخوانده بودم در رشته کاردانی برق دانشگاه شهید منتظری مشهد قبول شدم. بعد از فارغ التحصیلی به خدمت مقدس سربازی اعزام شدم و دوره خدمت را در روستای جکیگور در حدفاصل ایرانشهر و چابهار در نیروی انتظامی، ستاد مبارزه با مواد مخدر، گذراندم.

● ما در روستای امان آباد هیچ منبع درآمد و شغلی برای گذران زندگی نداشتیم. مادرم خانه دار بود و کل اقتصاد خانواده ما در دو قطعه زمین دیمه زار خلاصه می شد که در آن گندم می کاشتیم و در کل تعطیلات تابستان با دست گندم درو می کردیم که در اغلب سالها به ۱۵ مهر هم

می کشید و مجبور بودیم برای اتمام فرایند برداشت محصول، سال تحصیلی را با تاخیر دو تا سه هفته ای شروع کنیم. بخشی از گندم ها را برای مصرف سالانه خانواده نگه می داشتیم و بخشی دیگر را هم به ماه می فروختیم و مایحتاج زندگی را تامین می کردیم. در آن مقطع کسبه سیاری بودند که محصولات روستاییان را به شهر می بردند و می فروختند و از محل فروش آن مایحتاج مردم روستا را تامین می کردند و در اختیار آنها قرار می دادند.

**انسان در تمام روزها و سالها و فراز و فرودهای زندگی، در معرض آزمون و خطاست. گاه در بطن روزهای سخت هستیم و گاه روزگار را در آرامش سپری می کنیم. گاه اتفاقات را خود رقم می زنیم و گاه خارج از اراده ماست اما می توانیم با تلاش و دانش و آگاهی، در تعیین سرنوشت و تحقق رویاهایمان تاثیر گذار باشیم و آینده را آنطور که می خواهیم رقم بزنیم.**

● ما یک خانواده ۹ نفره متشکل از برادر و یک خواهر بودیم که با فقدان پدر اکنون ۸ نفر از اعضای خانواده باقی مانده اند، دو برادر بزرگ من کشاورزند، شرکت شاه چراغ یک شرکت خانوادگی و با مالکیت خانواده خنجرسیم می باشد. من و اخوی کوچک کار اداره شاه چراغ را تقبل کرده ایم، یکی از برادران مدیریت مزرعه شتر مرغ شاخص را عهده دار است که یک شرکت خانوادگی و در تملک خانواده خنجرسیم است و یکی دیگر از برادران هم در صنف الکتریک در شهر مشهد فعالیت می نماید.

● در ۱۳۶۴ از نعمت پدر محروم

شدیم و مادر نیز همچنان ساکن امان آباد است و چراغ منزل پدری به برکت وجود مادر همچنان فروزان و روشن است.

● من در سال ۱۳۷۹ ازدواج کرده ام و حاصل این ازدواج یک پسر بنام کیان و یک دختر بنام کنایون است.

● بعد از سربازی در روستای امان آباد یک سال کشاورزی کردم و بعد از آن یک سال در شرکت ماکروو خراسان در بخش تست شبکه کابل مخابرات استان کار کردم و بعد از یک سال با پیمودن سریع پله های ترقی به جایگاه شغلی قابل قبولی رسیدم اما بزودی حس کردم سقف این شغل و این مجموعه برای من کوتاه است لذا با تقدیم استعفا و عذر تقصیر و علی رغم عدم پذیرش و اصرار مدیران، مسیر شغلی را با هدف رشد و موفقیت بیشتر تغییر دادم و به امید یافتن موقعیت شغلی مناسب تر، شانس خود را در شرکت لعاب مشهد آزمودم.

● شرکت لعاب مشهد برای کارخانه شماره ۵ دو، که در ۲۵ کیلومتری شهر قوچان در حال احداث بود، آگهی جذب نیرو داده بود و من به عنوان تکنسین برق درخواست کار دادم و پذیرفته شدم و به عنوان متصدی واحد برق، یک سال موفقیت آمیز را تحت مدیریت یکی از مدیران بزرگ صنعت استان بنام عبدالله خان یوسفی پشت سر گذاشتم. یکسال که در لعاب مشهد بودم سالی پر بار و پربرکت بود و از این مرد بزرگ و جناب مهندس رجیون به عنوان مدیر واحد ۲ لعاب مشهد بسیار آموختم و آموخته هایم اثر عمیقی در پیمودن مسیر زندگی ام داشته است. نمی دانم متأسفانه یا خوشبختانه پس از یکسال باز هم احساس کردم سقف مجموعه برای آرزوهای دور و دراز من کوتاه است و ضمن عذرخواهی از بزرگ مرد صنعت خراسان، عزمم را برای پیمودن مسیری متفاوت جزم کردم و با دست خالی و تجربه اندک در راهی پر مخاطره پای نهادم.